




بررسی تکلم و گفتگوی حیوانات با انسان

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی
دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

سعید پرویزی *  id

چکیده

در برخی از داستاهای قرآنی حیوانات با پیامبران و اولیای الهی هم کلام می شوند. کلام و نطقی که در این سطح از ارتباط اتفاق می افتد از چند منظر قابل بررسی است. در این مقاله به عنوان نمونه چند مورد از تکلم حیوانات را مورد بررسی قرار داده ایم. فرضیه هایی هم در این نوع تکلم وجود دارد که در پی یافتن پاسخ برای آنها هستیم. فرض اول آیا اینکه حیوانات به زبان انسان تکلم می کنند؟ فرض دوم اینکه پیامبر عالم به زبان حیوانات می شوند و زبان آنها را مفاهمه می کنند؟ فرض سوم اینکه به فرض خروج صدا آیا می توان آن را نطق دانست یا فهم و برآمده از تعقل لازمه آنست. با این فرضیات به بررسی آیات ۱۶ تا ۲۹ سوره نمل در گفتگوی نمل و هدهد با حضرت سلیمان(ع) و در آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره سبا به بررسی حرف زدن حیوانات با حضرت داود(ع) می پردازیم.

کلیدواژه‌ها: تکلم و گفتگو، انسان، حیوان، حضرت سلیمان(ع)، حضرت داود(ع)، قرآن.

مقدمه

در کل تکلم انسان با غیر انسان امری انکارناپذیر و واقع شدنی است. این امر به چهار صورت در قرآن کریم آمده است: ۱- گفت و گوی حیوانات با انسان. ۲- گفت و گوی حیوانات با یکدیگر. ۳- گفت و گوی خدا با حیوانات. ۴- گفت و گوی حیوانات با خدا. مورد اول بصورت شاخص و بحث اصلی این مقاله مورد تاکید است که در ادامه با توجه به فرضیات مطرح شده به بررسی آیات ۱۶ تا ۲۹ سوره نمل در گفتگوی نمل و هدهد با حضرت سلیمان(ع) و در آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره سبا به بررسی حرف زدن حیوانات با حضرت داود(ع) می پردازیم. هرچند نمونه های دیگری نیز ممکن است وجود داشته باشد اما بررسی همین موارد از باب عدم اطناب متن و کفایت برای پاسخ به فرضیات مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است.

ممکن است گفته شود که نطق حیوانات با انسان از باب استعمال مجازی است. به عقیده طبرسی استعمال نطق بر پرندگان، استعمال مجازی است. (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱۸، ص ۸۹) در حالی که زمخشری، عکس این مطلب را گفته و با آوردن مثال نقضی (نطق الحمامة)، قائل به نطق پرندگان شده است. (زمخشری، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۳۵۳)

تکلم در حیوانات

"کلام" در لغت، اصوات پی در پی و دارای معناست، ولی «کلام الهی» لفظی و مانند کلام آدمیان نیست؛ چرا که خداوند دارای شکل و هیأت و اعضا و جوارح نیست و قایم بر هوا یا اجسام دیگر نمی باشد، اگرچه ممکن است جسمی تجلی گاه کلام خدا باشد. (فیومی، ص ۵۳۹) ابن منظور "در" لسان العرب " می گوید: نطق همان تکلم کردن است سپس می افزاید: و کلام کل شیء منطوقه و منه قوله تعالی عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ: تکلم هر چیزی نطق او است، و آیه عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ نیز از همین باب است سپس از یکی دیگر از علمای ادب یعنی "ابن سیده" نقل می کند (بر خلاف آنچه بعضی گفته اند که نطق مخصوص انسان است) گاهی نطق در غیر انسان نیز به کار می رود- توجه به این نکته نیز لازم است که علمای منطوق و فلاسفه، نطق را به قدرت تفکر که به انسان توانایی برای سخن گفتن می دهد اطلاق کرده اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، نطق)

مرحوم طبرسی در البیان می گوید: مطلعین زبان عرب می گویند: نطق بر غیر انسان اطلاق نمیشود، در مورد حیوانات نطق بکار برده نمیشود. زیرا نطق عبارت از تکلم است و

مرغان تکلم ندارند. مع الوصف چون جناب سلیمان معنی صوت مرغان را میفهمد، از اینرو در مورد آنان - مجازاً - نطق بکار برده است. برخی گویند: نطق را بطور حقیقی به مرغان اسناد داده است. زیرا بعضی از مرغان نظیر طوطی دارای صوت هجایی هستند. مبرد می گوید: عرب هر چیزی را که بیان کند آن چه را مخفی است، نطق فرماید. چنان که رؤه گوید: لو اننی اعطیت علم الحکل علم سلیمان کلام النمل. (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱۸، ص ۸۹)

عَلَمَه طِباطِبایی در المیزان می فرماید: کلام - یعنی تفهیم ما فی الضمیر به وسیله اصوات ترکیب شده - فقط در ظرف اجتماع میسور است، و الا اگر انسانی به تنهایی زندگی کند، به طوری که هیچ کس با او نباشد، کلام هم معنا نخواهد داشت؛ چرا که تکلم برای تفهیم و تفهم است و چنین امری فقط در جامعه رخ می دهد. (طباطبایی، ج ۲، ص ۳۱۵) در ادبیات دینی در اسلام، چنین مقرر شده است که وحی جز بر تکلم خدا با پیامبرانش اطلاق نشود. (همان، ج ۱۲، ص ۲۹۲)؛ ابن فارس و بعضی دیگر از لغویان گفته اند، معنای اولیه وحی انتقال پنهانی مطلب است و این معنا در تمام کاربردهای آن لحاظ شده؛ وحی اصلٌ یدلّ علی القاء علم فی اخفاء او غیره الی غیرک فالوحی الاشارة و الوحی الکتاب و الرساله و کل ما القیته الی غیرک حتی علمه فهو وحی کیف کان. (احمد بن فارس، ج ۶، ص ۹۳)

برخی معتقدند که تکلم عبارت است از حرکت زبان که بر حسب اصول تعلیمی و تقلیدی و تمرینی، به نقاط مختلف دهان و دندان قطع و وصل شده، صداهایی را که از حنجره بیرون می آید، به انواع و اقسام، متمایز می سازد و همین امتیاز و ترکیب بندی آنهاست که در پیش ملل مختلف به عنوان زبان مخصوص آن قوم شناخته شده است. تکلم از نظر اختلافی که در کلمه بندی و ترکیب صداهای مختلف هر قوم و ملت موجود است، امری است تحمیلی. ولی اصل و منشاء، از نظر احتیاجی که حیوان و انسان به ابراز احساسات مختلف خود داشته است امری است طبیعی. (رضاعی، ۱۳۲۳، صص ۲۴۹-۲۴۸)

به نظر می رسد آنچه تا کنون به طور عمده انسان را از حیوان متمایز می ساخته «قدرت تفکر و تعقل، منطق و خرد» وی بوده است. اما بر اساس علم روانشناسی نوین برخی نتیجه گرفته اند که تفاوت انسان با حیوان در قابلیت آگاهی بر خود یا همان خود آگاهی نیز هست که البته چندان به نتیجه گیری سابق نیز بی ربط نیست. این قابلیت در تمامی انسانها وجود دارد اما به این معنی نیست که در تمامی انسانها به فعل رسیده و به یک میزان رشد کرده باشد.

در این زمینه نکته مهمی که مطرح است اینکه زبان یک امر فردی نیست؛ بلکه یک ابزار ارتباطی است؛ بنابراین، وضع اسماء برای ذات و معنا و کاربرد آن در برقراری ارتباط میان افراد، وقتی ممکن است که چند نفر به یافته های مشترکی رسیده باشند. از این نظر، هر جمعی ممکن است در درون خود، در مسائلی باهم مشترک باشند و با جمع دیگری مشترک نباشند.» (شاکر، ۱۳۸۰، ص ۲۰)

نمونه هایی از سخن گفتن حیوانات در قرآن

۱- حرف زدن مورچه با حضرت سلیمان

وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ. (نمل/۱۶)؛ و سلیمان وارث (ملک) داود شد (و مقام سلطنت و خلافت یافت) و گفت: ای مردم، ما را زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند، این همان فضل و بخشش آشکار است. وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ. (نمل/۱۷)؛ و برای سلیمان، سپاهیان از پریان و آدمیان و پرندگان گردآوری شدند، [و آنان را از حرکت باز می داشتند] تا گروه های دیگر به آنان ملحق شوند.

در تفسیر نمونه ذیل این آیه روایات اسلامی و مطالب زیادی نقل می کند که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصاً پرندگان است، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به «ابن عباس» فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ كَمَا عَلَّمَ سُلَيْمَانَ ابْنَ دَاوُدَ، وَ مَنطِقَ كُلِّ دَابَّةٍ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ»؛ (خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان گونه که به سلیمان بن داود آموخت، و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا). (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۶).

یکی از مشهورترین روایات در این زمینه ماجرای صحبت کردن گنجشک با امام رضا علیه السلام است. روایت چنین است که سلیمان (یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام) می گوید: حضرت رضا علیه السلام در بیرون شهر، باغی داشتند. گاه گاهی برای استراحت به باغ می رفتند. یک روز من نیز به همراه آقا رفته بودم. نزدیک ظهر، گنجشک کوچکی هراسان از شاخه درخت پرکشید و کنار امام نشست. نوک گنجشک، باز و بسته می شد و صداهایی گنگ و نامفهوم از گنجشک به گوش می رسید. انگار با جیک جیک خود، چیزی می گفت. امام علیه السلام حرکتی کردند و رو به من فرمودند: «سلیمان! ... این گنجشک در زیر سقف ایوان لانه دارد. یک مار سمی به جوجه هایش حمله کرده

است. زودباش به آن‌ها کمک کن!... با شنیدن حرف امام در حالی که تعجب کرده بودم بلند شدم و چوب بلندی را برداشتم. آن قدر با عجله به طرف ایوان دویدم که پایم به پله های لب ایوان برخورد کرد و چیزی نمانده بود که پرت شوم... با تعجب پرسیدم: «شما چطور فهمیدید که آن گنجشک چه می گوید؟» امام فرمودند: «من حجت خدا هستم... آیا این کافی نیست؟!» (همان، ص ۵۷) بنا بر روایات اسلامی، هرگاه خداوند اراده کند، هر چیزی را به نطق در می آورد؛ کما اینکه اعضا و جوارح انسان‌ها در روز قیامت به سخن در می آیند. انسان‌ها از آنان می پرسند چرا علیه ما شهادت دادید؛ و آنها می گویند خداوند ما را به سخن در آورد.

رشیدرضا در این زمینه عقیده دارد که آنچه نطق از سوی پرندگان است در اصل نطق نیست بلکه صوتی مبهم است که از خصوصیات پرندگان می باشد (مَا لَا نُنْقَ لَهُ، وَذَلِكَ لِمَا فِي صَوْتِهِ مِنَ الْإِبْهَامِ، لَكِنْ خُصَّ فِي التَّعَارُفِ بِمَا عَدَا السَّبَاعَ وَالطَّيْرَ)، (رشید رضا، ج ۶، ص ۹۸) وی همچنین می گوید: الله عَزَّ وَجَلَّ، تُسْمَعُ سَمَاعٌ كُلُّ صَوْتٍ مِنْ نَاطِقٍ مَفْهُومٍ، وَصَامِتٍ مَعْلُومٍ، كَخَرِيرِ الْمِيَاهِ، وَهَزِيرِ الرِّيَّاحِ، وَخَفِيفِ الْأَشْجَارِ، وَتَغْرِيدِ الْأَطْيَارِ؛ یعنی خداوند نه تنها صداهای هر ناطقی را می شنود، بلکه هر صامت معلوم را نیز باخبر است. (همان، ج ۱۰، ص ۲۱۳) این بدان معناست که گاهی ارتباط غیر کلامی نیز شکل می گیرد که نوعی مفاهمه است و در آن الفاظی رد و بدل نمی شود.

علامه طباطبائی در ذیل این آیه بحثی را با عنوان منطق الطیر بیان می کند (طباطبائی، ح ۱۵، ص ۴۳۸): مقصود از منطق طیر در آیه شریفه این معنای ظاهری نیست، بلکه معنایی است دقیقتر و وسیعتر از آن، به چند دلیل: اول اینکه: سیاق آیه گواهی می دهد بر اینکه سلیمان (علیه السلام) از نعمتی حدیث می کند که اختصاصی خودش بوده و در وسع عامه مردم نبوده، که به آن دست یابند و او که بدان دست یافته به عنایت خاص الهی بوده است. و این معنای ظاهری که برای منطق طیر کردیم چیزی نیست که غیر از سلیمان کسی بدان دست نیابد، بلکه هر کسی می تواند در زندگی حیوانات دقت نموده زبان آنها را بفهمد، (که مثلا چه صدایی علامت خشم، و چه صدایی علامت رضا است، چه صدایی علامت گرسنگی و چه صدایی علامت تشنگی و امثال آن است). دلیل دوم اینکه: محاوره ای که خدای تعالی در آیات بعدی از سلیمان و هدهد حکایت فرموده، متضمن معارف عالیه ای است که در وسع صداهای هدهد نیست، چون صداهایی که این حیوان در احوال مختلف

از خود سر می دهد انگشت شمار است و این چند صدا کجا می تواند کسی را از راه ترکیب آنها با هم به این معارف دلالت کند؟ علاوه بر این، هیچ دلیلی نداریم بر اینکه هر صدایی که حیوان در نطق مخصوص به خودش یا در صداهای مخصوصش، از خود سر می دهد حس ما می تواند آن را درک کرده و تمیزش دهد، به شهادت اینکه یکی از نطقها که سلیمان (علیه السلام) آن را می شناخت سخنانی است که قرآن در آیات بعد، از مورچه بزرگ حکایت کرده و حال آنکه این حیوان صدایی که به گوش ما برسد ندارد، و نیز سخن ما را تأیید می کند کشفی که اخیراً علمای طبیعی امروز کرده اند که اصولاً ساختمان گوش انسان طوری است که تنها صداهایی مخصوص و ناشی از ارتعاشات مادی مخصوص را می شنود و آن ارتعاشی است که در ثانیه کمتر از شانزده هزار و بیشتر از سی و دو هزار نباشد که اگر ارتعاش جسمی کمتر از آن و یا بیشتر از آن باشد، حس سامعه و دستگاه شنوایی انسان از شنیدن آن عاجز است، ولی معلوم نیست که حس شنوایی سایر حیوانات نیز عاجز از شنیدن آن باشد، ممکن است آنچه را که ما نمی شنویم و یا بعضی از آنها را سایر حیوانات بشنوند.

۲- حرف زدن هدهد با حضرت سلیمان

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (نمل/۲۲)؛ پس [هدهد] زمانی نه چندان دور درنگ کرد [و با شتاب بازگشت]، پس گفت: [ای سلیمان!] من به چیزی آگاهی یافته ام که تو به آن آگاهی نیافته ای، و [من] از [سرزمین] سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام. إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (نمل/۲۳)؛ به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت می کند، و از هر چیزی [که از وسایل و لوازم حکومت و قدرت است] به او داده اند و تختی بزرگ دارد. وَجَدْتُنَّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرَبُّنَا لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (نمل/۲۴)؛ او و قومش را یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمال [زشتشان] را برای آنان آراسته و در نتیجه آنان را از راه [حق] بازداشته است به این سبب هدایت نمی یابند. قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (نمل/۲۷)؛ [سلیمان به هدهد] گفت: به زودی [درباره ادعایت] تأمل و بررسی می کنم که آیا راست گفته ای یا از دروغگویانی. اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (نمل/۲۸)؛ این نامه مرا ببر و به سوی آنان بیفکن، سپس به دور از دیدگان آنان خود را

کناری بگیر و بنگر چه پاسخی می دهند؟ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (نمل/۲۹)؛ [ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا نامه ای نیکو و با ارزشی به سوی من افکنده اند.

این گفت و گو چنان زیبا و حیرت آور است که حتی مورد تشکیک برخی قرار گرفته است که چگونه ممکن است پرنده ای نسبت به این حقایق آگاهی و شعور داشته باشد. (خلف الله، ۱۹۹۹، ۲۸) در این باره زمخشری می گوید: بعید نیست که خداوند متعال راهیابی به معرفت خدا، وجوب سجده برای او و انکار سجده برای خورشید را، بر او الهام نموده باشد؛ هم چنان که خدا به او و به سایر پرندگان و حیوانات، معارف ظریفی را الهام نموده که تقریباً اکثر علماء نسبت به آن آگاهی دارند. (زمخشری، ۱۴۱۶، ج ۳، ۶۱) در این داستان هدهد سخنان خود را به خاطر ترغیب حضرت سلیمان برای گوش دادن به خبر و به منظور دلجویی از او، به خاطر قبول عذرش، با جمله (أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ) آغاز می کند. (طنطاوی، ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۶۶) او نسبت به آنچه در سرزمین سبا از نظر دینی و مادی اتفاق می افتد، هشیار است و با سخنان طولانی خود نشان می دهد که نسبت به خداوند متعال، شناخت و معرفت عمیق دارد و موحد است و در کنار حضرت سلیمان (ع) به پرستش خدا می پردازد. (خلف الله، ۱۹۹۹، ص ۲۸۸)

جمعی از مفسرین نفی غیر طیر را مسلم گرفته اند، آنگاه برای رفع منافات میان آن و فهمیدن زبان مورچه به دست و پا افتاده اند، یکبار گفته اند: فهم زبان مورچه تنها قضیه ای بوده که در یک واقعه رخ داده، نه اینکه آن جناب همیشه زبان این حیوان را می فهمیده، باری دیگر گفته اند: آن مورچه مورچه بالدار بود، که خود نیز نوعی پرنده است، بار دیگر گفته اند: کلام مورچه یکی از معجزات سلیمان (علیه السلام) بوده، (همچنان که سنگریزه به معجزه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زبان در آمد)، و بار دیگر گفته اند: صدایی از مورچه برنخاست تا سلیمان (علیه السلام) سخن او را بفهمد، بلکه خداوند آنچه را که در دل آن حیوان بوده به سلیمان الهام نمود. ولی از آنچه که ما درباره منطق طیر گفتیم تمامی این موهومات را از بین می برد، علاوه بر این سیاق آیات به تنهایی در دفع آنها کافی است. (طباطبائی، ج ۱۵، ص ۵۰۲)

در تفسیر نمونه چنین بیان شده: گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسانها جز به عنوان مجاز ممکن نیست، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و

الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم، چرا که "نطق" هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد البته نمی‌خواهیم بگوئیم که آن صداهای مخصوصی که گاه بعضی از حیوانات به هنگام خشم و غضب، یا رضایت و خشنودی، یا از درد و رنج، و یا اظهار و اشتیاق نسبت به بچه‌های خود سرمی‌دهند نطق است، نه اینها اصواتی است که مقارن با حالتی از دهان آنها برمی‌خیزد، ولی به طوری که در آیات بعد مشروحا خواهد آمد می‌بینیم که سلیمان با "هدهد" مطالبی را رد و بدل می‌کند، پیامی به وسیله او می‌فرستد، و بازتاب پیامش را از او جویا می‌شود. (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۱۹)

۳- حرف زدن حیوانات با حضرت داود

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَاللَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ (سبا/۱۰)؛ همانا به داود از سوی خود فضلی بزرگ عطا کردیم، [و گفتیم:] ای کوه‌ها و ای پرندگان! [در تسیح خدا] با او، هم صدا شوید. و آهن را برای او نرم کردیم. أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاغْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (سبا/۱۱) [و به او گفتیم] که زره‌های فراخ بساز، و حلقه‌ها [ی آن] را متناسب و هماهنگ اندازه‌گیری کن. و تو و خاندان و قومت کار شایسته انجام دهید؛ یقیناً من به آنچه انجام می‌دهید بینايم. وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَدُوًّا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَنْزِعْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُدْفِعْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ. (سبا/۱۲)؛ و باد را برای سلیمان [مسخر و رام کردیم]، که رفتن صبح گاهش [به اندازه] یک ماه و رفتن شام گاهش [به اندازه] یک ماه بود؛ و چشمه مس را برای او روان ساختیم، و گروهی از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می‌کردند، و هر کدام از آنان از فرمان ما سرپیچی می‌کرد از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم.

(یا جبال اوبی معه و الطیر) این جمله بیان فضلی است که خدا به داوود داد، و در این جمله خطابی که به کوهها و مرغان شده - که به آن خطاب مسخر شدند - در جای تسخیر قرار گرفته، و بیان می‌کند: عطیه‌ای که ما به داوود دادیم این بود که با چنین خطابی کوهها و مرغان را مسخر وی کردیم، و این گونه تعبیر از قبیل به کار بردن سبب در جای مسبب است، و معنایش این است که ما کوهها را مسخر او کردیم، تا با او هم آواز شوند، و مرغان را نیز این آن معنایی است که از تسخیر جبال و طیر برای داوود به دست می‌آید، همچنان که آیه ۱۹ سوره ص که در بالا نقل شده نیز به آن اشاره می‌کند. گرچه همه

ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می‌گویند، خواه داودی با آنها همصدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سردادن نغمه تسبیح، آنچه در کمون و درون این موجودات بود آشکار می‌گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می‌شد همانگونه که در مورد تسبیح "سنگریزه" در دست پیامبر اسلام ص نیز در روایات آمده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۹) در روایتی از امام صادق ع می‌خوانیم: انه خرج یقرأ الزبور و کان اذا قرأ الزبور لا یبقی جبل و لا حجر و لا طائر الا اجابه!؛ داود به سوی دشت و بیابان خارج شد، و هنگامی که زبور را تلاوت می‌کرد هیچ کوه و سنگ و پرنده‌ای نبود مگر اینکه با او همصدا می‌شد. (طباطبائی، ج ۱۶، ص ۳۹۰)

نتیجه‌گیری

تکلم انسان با غیر انسان به چهار صورت در قرآن کریم آمده است: ۱- گفت و گوی حیوانات با انسان. ۲- گفت و گوی حیوانات با یکدیگر. ۳- گفت و گوی خدا با حیوانات. ۴- گفت و گوی حیوانات با خدا. مورد اول بصورت شاخص و بحث اصلی این مقاله مورد تاکید است و حضرت سلیمان (ع) و حضرت داوود (ع) دو پیامبری هستند که در قرآن کریم، قدرت فهم زبان پرندگان و حیوانات، تنها به این دو نسبت داده شده است. فی الجمله با بررسی‌های صورت گرفته در دو مورد می‌توان گفت که اولاً و بالذات در حالت طبیعی حیوان قادر نیست بتواند مانند انسان کلام داشته باشد و این را همگان تایید می‌کنند. بنابراین در یک گفتگوی دوسویه بین انسان و حیوان، این قابلیت اکتسابی یا غیر اکتسابی برای انسان است که زبان حیوان را می‌فهمد و تعقل می‌کند. اینکه این کنش و واکنش با چه کیفیتی است امری است که نیاز به بررسی بیشتری دارد. مورد دیگر اینکه برای تکلم نیاز به تعقل و مفاهمه اصوات هست. مثلاً به صرف اینکه طوطی بخواهد سلام کند درحالی که معنی و مفهوم این واژه را نداند در اصل مفاهمه و گفتگو صورت نگرفته است زیرا ما معنای سلام را می‌دانیم و برای قصد خاصی که داریم از آن استفاده می‌کنیم، در حالی که طوطی بدون قصد آن واژه را در قالب صوت ادا کرده است. بنابراین به این مدل گفتگو نمی‌گویند. هرچند ممکن است حیوانات دارای احساس باشند و عاطفه را پاسخ مثبت دهند و بالعکس بدرفتاری را با واکنشی منفی پاسخ دهند اما همه این موارد در حیطه غریزه است و با تعقل ارتباطی ندارد و عملاً گفتگویی دوسویه صورت نگرفته است.

منابع

قرآن کریم.

- ابن فارس، احمد. (١٤١٠). معجم مقاییس اللغة، لبنان، الدارالاسلامیة.
- ابن منظور الافریقی، محمد بن مکرم. (١٤١٤). لسان العرب، بیروت، دارالفکر.
- خلف الله، محمد أحمد. (١٩٩٩). الفن القصصی فی القرآن الکریم، الشرح و التعلیق: خلیل عبد الکریم، الطبعة الرابعة، بیروت - لبنان، مؤسسة الإنتشار العربی و سینا للنشر، ط ٤.
- رشید رضا، محمد. (١٩٩٠). تفسیر القرآن الکریم (تفسیر المنار)، مصر-قاهره، الهيئة المصریة العامة للکتاب.
- رضاعی، حسین (١٣٢٣). تکلم و هوش و احساسات در حیوان و انسان»، نامه دانشکده پزشکی، سال دوم، شماره ٧ و ٨ و ٩، صص ٢٥٤-٢٤٨.
- زمخشری، محمود بن عمر. (١٤١٦). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت-لبنان، مکتب الإعلام الإسلامی، ط ١.
- شاکر، محمد کاظم (١٣٨٠). فهم قرآن از معرفت ظنی تا معرفت یقینی، فصلنامه معرفت، شماره ٤٨، صص ٢٤-١٧.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (١٣٨٢). تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (١٤٠٨). مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، چ دوم، بیروت، دارالمعرفه.
- طنطاوی، سید محمد. (٢٠٠١). القصه فی القرآن الکریم، القاهرة، دار النهضة، ط ١.
- فیومی، محمد بن علی. (١٤٠٥). المصباح المنیر، قم، دارالهجرة.
- مجلسی، محمدباقر. (١٤٠٣). بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (١٣٧٢). تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ دهم.